



(جاوید الاثر محمد گلشن)

نام پدر: شکرالله

تاریخ تولد: ۱۳۴۶/۴/۴

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۳/۳۰

محل شهادت: ماووت

نام عملیات: نصر ۴

مسئولیت: مسئول دسته‌ی اطلاعات و عملیات

فرازی از وصیتنامه

خداوندا، راه جهاد و شهادت را بر عاشقان مشتاق بگشا و با گسترش حکومت جمهوری اسلامی، زمینه‌های ظهور مهدی موعود را فراهم ساز. وصیتم عمل به قرآن و نهج‌البلاغه و سخنان امامان است. بدانید که من این راه را نه به خاطر ریا و تکبر و خودنمایی، بلکه با آگاهی کامل و برای دفاع از اسلام، مبارزه با نفس و کامل کردن ایمان خود انتخاب کرده‌ام.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

جاویدالاثر محمد گلشن در روز چهارم تیرماه ۱۳۴۶ در خانواده‌ای مذهبی، در تهران، دیده به جهان گشود. تا شش سالگی در خیابان هلال احمر سکونت داشت و بعد از آن همراه خانواده به محله‌ی مسگرآباد نقل مکان کرد. دوران ابتدایی را در مدرسه‌ی فردوسی مسگرآباد گذراند و در همان زمان بود که با بچه‌های محل آشنا شد و این آشنایی به رفاقتی دیرینه منجر شد.

به اتفاق دوستان در مجالس دعا و عزاداری شرکت می‌کرد. بسیار شوخ‌طبع و بذله‌گو بود و رفیقانش او را محمدگلی صدا می‌کردند. با شروع جنگ، محمد به همراه سایر دوستانش به جبهه رفت. در عملیات خیبر از ناحیه‌ی پا مجروح شد و در بیمارستان دادگستری بستری شد. بعد از بهبودی مختصر به منطقه برگشت؛ تا سال ۱۳۶۶ این رفت و آمدها (حضور در جبهه‌ها) ادامه داشت.

یکی از دوستانش نقل می‌کرد: محمد آنقدر با رفقای محلی‌اش جوش خورده بود که در جبهه به محمد کلهر معروف بود. او در عملیات‌های خیبر، کربلای (۱)، (۵) و (۱۰) و نصر (۴)، در مناطق عملیاتی هورالهویزه، طلائیه و ماووت حضور داشت.

یکی از هم‌زمانش نقل می‌کند: در عملیات نصر (۴) در منطقه‌ی ماووت عراق لحظه به لحظه بر فشار دشمن افزوده می‌شد. دشمن تمام توان نظامی خود را به کار برده بود تا ارتفاع قشَن (مشرف به شهر ماووت) را به تصرف خود درآورد. محمد به همراه سایر رزمندگان جانانه مقاومت می‌کردند، بچه‌ها یکی‌یکی شهید یا مجروح می‌شدند. محمد حاضر به عقب‌نشینی نشد. ساعاتی بعد، در حالی که کانال‌ها و سنگرها به تلی از خاک و

خون تبدیل شده بود، دشمن ارتفاع قشن را به تصرف خود درآورد. اما این ارتفاع، محرابی برای عروج و پرواز محمد به سوی عالم ملکوت شد. بی سیم چی او گفت، در یک لحظه محمد در زیر آتش سنگین دشمن محو شد و بعد از آن پیکر فردی شبیه به او را در حال سوختن دیدم.

ویژگی های اخلاقی؛ شجاعت در میدان جنگ، روحیه شهادت طلبی، اخلاق نیکو، رعایت حلال و حرام، احترام به پدر و مادر، توجه فراوان به فریضه نماز، روزه و علاقه شدیدی به خواندن زیارت عاشورای امام حسین U از خصوصیات بارز ایشان بود.

خاطره ای به نقل از همرمزم شهید؛ محمد به رعایت حلال و حرام در زندگی خیلی توجه می کرد. در عملیات کربلای (۱)، که منجر به آزادسازی شهر مهران شد، پس از گشتن یکی از افسران عراقی، حدود چهار هزار دینار (معادل صد هزار تومان) در جیبش پیدا کرد. یکی از همرزمانش خواست تا دینارهای عراقی را به او بدهد. محمد قبول نمی کرد و گفت: « در صورتی که فرماندهی اجازه دهد و منع شرعی نداشته باشد قبول می کنم».

« راه جانان »

روزی که بنای عشق بنیان کردند
بس جان که فدای راه جانان کردند
کردند ولی نه اینچنین جانبازی
کین بچه بسیجیان ایران کردند

رد پای عشق

سال ۷۲ در محور فکه اقامت چند ماهه‌ای داشتیم. «ارتفاعات ۱۱۲»، مأوای نیروهای یگان ما بود. بچه‌ها تمام روز مشغول زیر رو کردن خاکهای منطقه بودند. شبها که به مقرمان برمی‌گشتیم، از فرط خستگی و ناراحتی با هم حرف نمی‌زدیم! مدتی بود که پیکر هیچ شهیدی را پیدا نکرده بودیم و این، همه‌ی رنج و غصه‌ی بچه‌ها بود. یکی از دوستان برای عقده‌گشایی، معمولاً نوار مرثیه‌ی حضرت زهرا(س) را توی خط می‌گذاشت، و ناخداگاه اشک‌ها سرازیر می‌شد. من پیش خودم می‌گفتم، یا زهرا(س) به عشق مفقودین به اینجا آمده‌ام، اگر ما را قابل می‌دانی مددی کن که شهدا به ما نظر کنند، اگر هم، که برگردیم تهران... روز بعد بچه‌ها با دل شکسته مشغول کار شدند. آن روز ابر سیاهی آسمان منطقه را پوشانده بود و اصلاً آن روز فکه خیلی غمناک بود. بچه‌ها بار دیگر به حضرت زهرا(س) متوسل شده بودند. قطرات اشک در چشمانمان جمع شده بود. هر کسی زیر لب زمزمه‌ای با حضرت داشت.

در همین حین؛ درست روبروی پاسگاه بیست و هفت، یک بند انگشت نظرم را جلب کرد. با سرنیزه مشغول کندن شدم و سپس با بیل وقتی خاکها را کنار زدم. یک تکه پیراهن از زیر خاک نمایان شد. مطمئن شدم که یک شهید باید در اینجا مدفون باشد. خاکها را بیشتر کنار زدم. پیکر شهید کاملاً نمایان شد. خاکها را که کاملاً برداشتم، متوجه شدم شهید دیگری نیز در کنار او افتاده به طوری که صورت هر دویشان به طرف همدیگر بود. طبق معمول خاکها را برای پیدا کردن پلاکها جستجو کردیم، با پیدا کردن پلاکهای آنها ذوق و شوقمان دو چندان شد و در همین حال بچه‌ها متوجه قمقمه‌هایی شدند که در کنار آن دو پیکر قرار داشت. هنوز داخل یکی از قمقمه‌ها مقداری آب بود. برای تبرک همه کمی از آن خوردیم و صلوات فرستادیم. پیکرهای مطهر را از زمین بلند کردیم و در کمال تعجب مشاهده کردیم پشت پیراهن هر دو شهید نوشته بود:

« می روم تا انتقام سیلی زهرا بگیرم »